بودیم همیشــه عیدها فیلم کمدی تماشــا می‌کردیم. کمی که بزرگتر شــدیم فیلم‌های نورمن یا جری لوئیس می‌دیدیم. بعدها فیلم‌هــای موزیکال کمدی تولید شــد که آثار خوبــی بودند. در ســینمای خودمان هم شــاهد کمدی‌های اجتماعــی جذاب و مهمی مثل «اجاره‌نشین‌ها» یا «مهمان مامان» آقای مهرجویی یا مثــلاً «مارمولک» آقای تبریزی بودیم که هــم پرفروش بودند، هم فیلم‌های خوبی بودند و هنوز هم مردم از تماشــای آنها لذت می‌برند اما چند ســال پیش به تماشــای فیلمی کمدی رفتم که خیلی پرفروش شــد و مرا به دیدن آن کنجکاو کرد، اما متاسفانه وقتی رفتم و آن را نگاه کردم خیلی ناراحت شــدم. نمی‌خواهم از منظر روشنفکری به این موضوع بپردازم. اینطوری هم نیستم که بگویم من خیلی فرهیخته‌ام و ســطح سلیقه‌ام بالاست، اما واقعاً ســطح کیفی فیلم به‌شدت پایین بود و باعث تاسف. برای همین معتقدم که سیاســت‌گذاری‌های ســینمایی خیلی مهم است و می‌تواند در پرورش ذائقه مخاطب نقش مهمی ایفا کند.

در زمینــه ســینمای کــودک هم به‌نوعی شــاهد همین وضعیت هستیم. گرچه کمتر رد ابتذال را می‌بینیم اما دیگر دوران طلایی سینمای کودک در دهه ۶۰ تکرار نشد.

موافقم. شــما ببینید که فیلم‌هایی مثل «کلاه‌قرمزی» یا «شهر موش‌ها»، «مربای شیرین»، «گلنار» و نمونه‌های دیگری ساخته می‌شــد که حتی بزرگترها هم پای آن می‌نشســتند و از تماشای آن لــذت می‌بردند. در همــان دوران طلایی مثلاً کارگردانی مثل حســین قناعت فیلم‌هــای خوبی در ژانر کودک می‌ســاخت که در ســطح خودش آثار قابل تأملی بود. من نمی‌خواهم به شــکل قطعی قضــاوت کنم چون خیلی از فیلم‌های کودک ســال‌های اخیر را ندیدم اما برخی آثاری که در شــبکه نمایش خانگی دیدم یا تیزرهای آن را دیدم یا از برآیند نظرات و واکنش مخاطبان متوجه شــدم که دیگر ســینمای کودک ما مثل گذشــته خریدار ندارد. این در حالی اســت که به نظرم ســینمای کودک به‌دلیل شرایط حساس مخاطبانش که از تاثیرپذیری بالایی برخوردارند اهمیت بیشتری دارد و نیازمند تولید آثار باکیفیت‌تر، استانداردتر و منطبق با روانشناســی کودک اســت و باید نســبت به این ژانر احساس مسئولیت بیشتری داشت تا از همین کودکی سطح سلیقه هنری آنها را ارتقاء داد. خوشبختانه هنوز هم خیلی‌ها هستند که در این زمینه تلاش می‌کنند چه در سینما، چه در تئاتر ولی بودجه‌های اندک دارند و تبلیغات مناســبی برای آنها صورت نمی‌گیرد. من خودم یادم هست که قبل از انقلاب آقای رضا بابک نمایش «کدو قلقلی» را روی صحنه تئاتر شهر برد و تئاتر شهر متعلق به تلویزیون بود و برای این کار تبلیغ شد. خود من هم که آن زمان مجری برنامه کودک در تلویزیون بودم برای این تئاتر تبلیغ کردم و نمی‌دانید چه فروشــی پیدا کرد، حتی از شهرستان‌های نزدیک برای تماشای تئاتر «کدو قلقلی» به تئاتر شهر می‌آمدند.

فکر نمی‌کنید الان توسعه شبکه‌های اجتماعی و نمایش خانگی که به‌نوعی ســینما و تئاتر را به درون خانه‌ها آورده، میل به سینما رفتن را کاهش داده است؟

نه مــن این عامــل را خیلی مؤثــر نمی‌دانم. هم جمعیت رشــد کرده، هم خانواده‌ها به مســئله ســرگرمی بچه‌هایشــان بیش از گذشته اهمیت می‌دهند. شما ببینید که چقدر بچه‌هایشان را به کلاس‌های مختلف هنری می‌فرستند. یا اگر فیلم و تئاتر خوبی باشد، بچه‌هایشان را برای تماشــا می‌برند. این یعنی رسانه‌های مجازی نتوانســته‌اند جایگزین کامل فعالیت‌های عملی شوند. ببینید تلویزیون ما به‌عنوان یک رســانه پرقــدرت هنوز در برنامه کودکش به تبلیغات یک تئاتر خوب کودک دست نمی‌زند و صرفاً به تبلیغات تجاری که ســود داشته باشــد می‌پردازد. درحالی که برای پویایی سینمای کودک باید رسانه‌های دیگر غیر از سینما هم عملکردی حمایتگرانه داشته باشند.

شما سال‌ها برای کودکان و با کودکان کار کردید و با علاقه کودکان به قصه شــنیدن آشنایید. من فکر می‌کنم یکی از ویژگی‌های مهم ســینمای کودک مــا در دوران طلایی‌اش، همین وجوه قصه‌گویی آن بود که الان کمرنگ شده است و بیشــتر به ســمت جلوه‌های بصری و فانتزی رفته است. درواقــع تکنولوژی بــه جای بچه‌ها خیال‌پــردازی می‌کند درحالی‌که قبــلاً تخیل، خیال‌پــردازی و تصویرســازی در کودکان با قصه‌ها پرورش پیدا می‌کرد.

البته نمی‌توان در این باره نظر قطعی داد. ما از کجا می‌دانیم که بچه‌های امروز خیال‌پردازی نمی‌کنند یا نسبت به کودکان دیروز کمتر از تخیل خلاقه بهره می‌برند. تکنولوژی‌های تصویری لزوماً جلوی تصویرســازی‌ها و خیال‌پردازی‌های کــودک را نمی‌گیرد و چه‌بســا ممکن اســت آن را تقویت هم بکند و امکان تازه‌ای در برابر آن قرار دهد. به گمانم متناسب با ریتم پیشرفت تکنولوژی و رســانه‌ها، خلاقیت و درک کودکان هم روند رو به جلویی را پیش می‌گیرد. شــما به دایره لغات بچه‌های امروز نســبت به گذشته نگاه کنید که چقدر وسیع‌تر شده است. با این حال ضعف‌هایی هم وجود دارد؛ مثلاً فارســی آنها زیاد خوب نیســت متاســفانه. درحالی‌که نسل ما خیلی تلاش می‌کرد که فارسی را چه در کلام و چه در نوشتن، درست به بچه‌ها بیاموزد. الان هم من گاهی برخی برنامه‌های کودک تلویزیون را می‌بینم که خیلی پشــت آن ایده و خلاقیت وجود دارد و نمی‌توان یکســر همه را نفی کرد. بسیاری از آنها خوب اســت تا زمانــی که به ورطــه ایدئولوژیک می‌افتند و از جهــان و ذهنیــت کودکانه خارج می‌شــوند. بــه نظر من آن ایدئولوژی را می‌توان در مباحث محیط‌زیست، احترام به طبیعت، نوع‌دوستی، روابط کودکان با خانواده و هرآنچه برای کودکان قابل فهم و تجربه‌پذیر اســت و به آنها مهارت زندگی می‌آموزد، محدود کرد. وقتی تبدیل به نصیحت‌های مســتقیم اخلاقی می‌شــود کودک آن را پس می‌زند. شما به فیلم «آغوش باز» که آقای بهروز شــعیبی کرگردانی کرده نگاه کنید که چقــدر در آنجا به کودکان امروز مســائل اخلاقی را در درون مناسبات خانوادگی درست و با زبان و درک کودکانه بیان می‌کند. البته من یک انتقادی به شیوه تبلیغ این فیلم دارم که قبلاً هم درباره برخی فیلم‌ها شاهد بودیم؛ اینکــه تهیه‌کنندگان برای جلب مخاطب و فــروش فیلم، طوری تیزر تبلیغاتی یک فیلم خانوادگی یا ملودرام را تدوین می‌کنند که مخاطب گمان می‌کند با یک فیلم کمدی روبه‌رو است. به نظر من این خیانت به اثر اســت که یک فیلم اجتماعی و خانوادگی را در قالب یــک فیلم کمدی معرفی کنیم. البته فیلم لحظات مفرح و خنده‌داری هم دارد اما کمدی نیست.

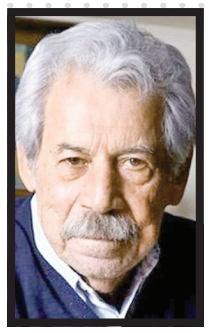

در تمام این سال‌ها آقای رشیدی از من حمایت می‌کرد. نه فقط در بازیگری که در هر شکلی از کار هنری. اساساً ایشان معتقد بود که انسان در هر شرایطی باید کار کند. جالب اینکه وقتی سریال «در انتهای شب» را کار کردم یک نفر در شبکه‌های اجتماعی کامنت گذاشت که معلومه آقای رشیدی نمی‌گذاشت که خانم برومند کار کند که این همه سال نبودند درحالی‌که همیشه ایشان مشوق و حامی من برای کار کردن بودند

شما یکی از قدیمی‌ترین هنرمندان و مجریان تلویزیونی هستید که فکر می‌کنم در زمان آقای قطبی که به‌تازگی هم درگذشته، وارد تلویزیون شــدید. کمی هم از برنامه‌سازی تلویزیونی کودک در آن زمان بگویید.

بله من از سال ۴۶ در تلویزیون حضور داشتم و مشغول کار شدم. البته یک برنامه بود که بعد کم‌کم شــد هفته‌ای دو تا ســه برنامه. بعد که تلویزیون ثابت‌پاسال خریداری شد که آنجا هم مجری یک مسابقه بودم و بعد از سال ۵۲ این برنامه کودک به این شکل که در یک چارچوب باشــد و به‌اصطلاح هویت کودک و نوجوان داشته باشد، طراحی شد که من مجری ثابتش بودم. یعنی هر روز به‌جز جمعه‌ها برنامه داشــتم. تجربه حضــورم در تلویزیون و پیگیری و تماشای برنامه‌های آن، مرا به این نتیجه رساند که مشکل اصلی تلویزیون ما سیاسی، جناحی و ایدئولوژیک شدن آن است. مثلاً یک ســریال ساخته می‌شود تا تفکر سیاسی یک جناح را بکوبند و هــدف دیگر ایجاد ســرگرمی و تامیــن فراغت مردم نیســت و برنامه‌سازی‌ها به سمت یک جور دعوا و مناقشه جناحی و سیاسی رفته و همین موجب دلزدگی مردم و مخاطبان شده است.

اشاره شما به سریال گاندو است؟

بلــه همان کــه تهیه‌کننــده‌اش گفته بــود اگر آقای پزشــکیان رئیس‌جمهور شود، قسمت دومش را می‌سازم. این نگاه و نگرش در بســیاری از سیاســت‌گذاری‌ها و برنامه‌ســازی‌های تلویزیون وجــود دارد کــه آن را به عرصه دعواها و لجبازی‌های شــخصی، گروهی و جناحی تبدیل کرده و انگار مردم و نیاز آنها به سرگرمی و شادی فراموش شــده اســت. چندین‌بار به من پیشنهاد بازی در ســریال تلویزیونی داده شــد اما وقتی فیلمنامه را می‌خواندم متوجه می‌شــدم نگاهی یک‌سویه به قصه در آن وجود دارد و یک تفکر و ســلیقه خاص در جامعه را برجسته می‌کند، نه نگاه‌های متنوع مــردم را. برای همین هنوز همان ســریال‌های قدیمی‌تر که تکرار و بازبخش می‌شــود، مخاطب بیشــتری دارد چون نگاه سیاســی، ایدئولوژیــک و امنیتی که متعلق بــه تفکر یک جناح مشــخص باشد در آن نیست. من خودم چند وقت پیش نشستم و ســریال «ترش و شیرین» را از شبکه آی‌فیلم دیدم و لذت بردم. به نظرم اگر تلویزیون از این رویکرد دســت بردارد و برنامه‌ســازی در آن را به ابزار و وســیله‌ای برای بیان اهداف و مقاصد جناحی و سیاســی تبدیل نکند، باز هم مردم به پای تماشای برنامه‌هایش می‌نشینند. تلویزیون باید آیینه تمام‌نمای همه مردم جامعه باشد، نه بخشی از آنها وگرنه ملی بودن این رسانه معنایی نخواهد داشت. از سوی دیگر با فیلم‌ها و ســریال‌هایی مواجه‌ایم که با انبوهی از خلافکاری، اعتیاد، خشــونت، دعوا، فحاشی و لات‌بازی همراه است که دیگر مشمئزکننده و دافعه‌برانگیز شده است. درحالی‌که زمانی سریال‌هایی مثل «عطر گل یاس» و «آوای فاخته» ساخته می‌شــد که در آن تلاش می‌شد قصه‌هایی روایت شود که مبتنی بر مهربانی، همدلی و دعوت به انسانیت باشد و دعوای خانوادگی هم اگر در آن وجود داشت، به صلح و آشتی می‌رسید.

یکی از ماندگارترین صحنه‌های آن سکانس آشتی دو برادر در سریال «آوای فاخته» با بازی مرحوم داوود رشیدی و اکبر زنجانپور بود که چقدر تاثیرگذار بود و در ذهن‌ها ماندگار شد.

دقیقاً. چقدر این ســکانس مخاطب را منقلــب کرد و تحت‌تاثیر قرار داد. ســریالی که سرشار از عشــق، مهربانی و انسان‌دوستی بود. برای همین من سریال‌های آقای حسن فتحی را هم خیلی دوســت دارم. ســریال‌هایی که هم عشق، انســانیت و اخلاقی زیستن را در خود دارد و هم از دیالوگ‌پردازی، کلام و ادبیات فاخر و هنرمندانه‌ای برخوردارند. ما ســریال‌های درخشــانی را از قاب تلویزیون دیدیم که برخی از آنها برای همیشــه تماشــایی است و تکراری نمی‌شوند مثل سریال «هزاردستان» مرحوم علی حاتمی که اثری فاخر و ماندگار است که بهترین بازیگران سینمای ایران در آن نقش‌آفرینی کرده‌اند، اما حالا اغلب سریال‌های امروزی میل و رغبت به تماشای آن را برنمی‌انگیزد، حتی بازیگران را هم اغلب جز به‌دلایل مالی برای بازی در آنها ترغیب نمی‌کند.

شــما بعد از انقــلاب کم‌کار شــدید. البته در ســال‌های ۹۵ تــا ۹۷ دوباره چند نقش کوتاه بــازی کردید؛ ازجمله در «فروشنده» اصغر فرهادی و حالا دوباره با سریال «در انتهای شــب» و فیلم «در آغوش باز» انگار دوباره فعالیت شــما در حال پررنگ‌تر شدن است.

خب من بعد از انقلاب یک‌ماه بیشــتر در تلویزیون نبودم و اخراج شــدم. به هر حال من سمبل دوران قبل از انقلاب تلویزیون بودم و در فضای ابتدای انقلاب تحمل نمی‌شــدم. بعد سیاســت‌ها و رویکردهای تلویزیون تغییر کــرد و امکان فعالیت برای من وجود نداشت. درواقع در اسفندماه ۵۷ بود که به من زنگ زدند که فعلاً به تلویزیون نیایید تا به شــما زنگ بزنیم اما دیگر تماس نگرفتند و عملاً من بیکار شــدم. در ســال ۵۸ که آقای کیارســتمی فیلم «قضیه شکل اول، شکل دوم» را می‌ساخت، من حضور داشتم. به هر حال آن زمان ما خیلی مشکلات داشتیم و زندگی سخت و تحت فشاری داشتیم. آقای رشیدی هم که در تلویزیون مدیر بود، دیگر بعد از انقلاب به تلویزیون نمی‌رفت، درواقع در یک وضعیت تعلیق قرار داشت و به او گفتند که تقاضای بازنشستگی کن، اما پولی در کار نبود و کلاً شــرایط بــدی را تجربه می‌کردیم که بیان آن از حوصله این مصاحبه خارج اســت. مثلاً تیتر زدند که داوود رشیدی از تلویزیون پاکسازی شد. حتی علی حاتمی گفته بود که یکی از مدیران آن زمان گفته، من کاری می‌کنم که داوود رشیدی به ماشین‌شویی بیفتد. بگذریم. خلاصه اینکه در شرایط تراژیکی قرار داشتیم تا اینکه کم‌کم ساخت یکسری فیلم‌ها ساخته شد. ســال ۵۸ بود کــه داوود در فیلمی از پرویز نوری به اســم «طلوع انفجــار» بازی کــرده بود و به‌تدریــج از آن دوران دشــوار تاریخی عبور کردیم. یکی از گله‌های من این است که بسیاری از جوانان ما تاریخ معاصر را خوب نمی‌شناســند و به قضاوت افراد دســت می‌زننــد. مثلاً یکی از منتقدان در تلویزیون جوری حرف می‌زند کــه انگار آقای نصیریان و رشــیدی زیرآب فردیــن را زده‌اند که او نتوانست بعد از انقلاب در سینما حضور داشته باشد که برای من حیرت‌آور بود. امروزه درباره بســیاری از شخصیت‌های فرهنگی و هنــری و اندیشــمندان ما همین هجمه‌ها و فحاشــی‌ها وجود دارد و متاسفانه خشــم و نفرتی که در ذهن جوانان ما وجود دارد وقتی با عدم شناخت درست از وضعیت تاریخی همراه می‌شود، موجب شــده تا درک درستی از تاریخ و تحولات آن نداشته باشیم و مثلاً شاملو، گلســتان، ابتهاج، براهنی، ساعدی و دیگرانی که نقش مؤثری در شکل‌گیری فرهنگ و هنر این سرزمین داشتند، به‌واسطه تفکرات چپی که گفتمان زمانه آنها بود، مورد لعن و نفرین قرار دهند. نه‌فقط شخصیت‌های وطنی که مثلاً به عرب‌ها فحش می‌دهیــم بدون اینکه بدانیم هم‌وطنان عرب داریم یا به افغان‌ها فحش می‌دهیم بدون اینکه انسانیت را فحش بدهیم. یکسری دم از جهان‌وطنی می‌زنند و به بی‌وطنی افتخار می‌کنند و یکسری هم از به‌زعم وطن‌دوستی به مرز نژادپرستی رسیده‌اند. متاسفانه همیشــه رفتارهای رادیکال در جامعه ما موجــب افراط و تفریط شده و نگذاشته به نقطه تعادل برسیم. بگذریم به هر حال بعد از فرازونشــیب‌های اوایل انقلاب و تحولاتی که بر زندگی شخصی و حرفه‌ای ما تاثیر گذاشــت به هر حال من هم درگیر زندگی شدم و مسئولیت خانواده بر دوشم بود که همین باعث می‌شد خیلی فرصت حضور کار کردن نداشته باشم. با این حال دیگر اواخر دهه ۷۰ بود که رفتم رادیو که اشتباه کردم. خیلی تجربه بدی بود. یک مدت کوتاهی در رادیو پیــام گویندگی کردم. یک برنامه ضبطی دیگر هم بود که اصلاً از فضا و رویکرد آن خوشــم نیامد و رهایش کردم. البته آقای رشیدی همیشه مرا به کار کردن تشویق می‌کرد و زمانی که در فیلم «دیشــب باباتو دیدم آیدا» به کارگردانی آقای رســول صدرعاملی حضور یافتم داوود خیلی خوشحال شد و به من یک سکه هدیه داد. بعد هم با آقای موساییان در فیلم «وقتی برگشتم» در ســال ۹۴ و با اصغر فرهادی در فیلم «فروشنده» در همان سال همکاری داشتم. در سال ۹۷ هم در فیلم «طلا» پرویز شهبازی و در سال ۹۸ هم در فیلم «عروسی مردم» مجید توکلی حضور داشــتم. در تمام این سال‌ها آقای رشیدی از من حمایت می‌کرد. نه فقط در بازیگری که در هر شکلی از کار هنری. اساساً ایشان معتقد بود که انســان در هر شرایطی باید کار کند. جالب اینکــه وقتی ســریال «در انتهای شــب» را کار کــردم یک نفر در شبکه‌های اجتماعی کامنت گذاشــت که معلومه آقای رشیدی نمی‌گذاشــت که خانم برومند کار کند که این همه سال نبودند درحالی‌که همیشه ایشــان مشــوق و حامی من برای کار کردن بودند. این در حالی بود که من به‌دلیل مسئولیتی که در خانواده داشتم و بعد از جدایی لیلی از همسرش، این مسئولیت با حضور نوه‌ام سینا بیشتر هم شد و حس می‌کردم حضور من بیرون از خانه و سرکار ممکن است شــیرازه زندگی‌مان را از هم بپاشاند. ضمن اینکه در سال‌های اخیر مراقبت از آقای رشیدی به‌دلیل بیماری آلزایمر، شرایط را دشوارتر هم کرده بود. با این حال ایشان همواره و تا لحظه آخر کار می‌کرد حتی کار صنفی می‌کرد و رئیس انجمن صنفی بازیگران هم شده بود.

جالب اینکه خود شما در سریال «در انتهای شب» و فیلم «آغوش بــاز» نقش یک فرد آلزایمری بــا درجات مختلف را بازی کردید و چقدر ســکانس‌های بازی شما و پارسا پیروزفر در سریال «در انتهای شب» مورد توجه مخاطب قرار گرفت.

بله خوشــبختانه با اقبال مردم مواجه شــد، ولی متاســفانه انگار به‌دلیــل همین واکنش و به‌اصطــلاح دیده شــدن و تکثیر آن در فضای مجازی با حذف و سانســور هم همراه شد. به هر حال من از داوود رشیدی آموختم که همواره و در هر شرایطی باید کار کرد. نه‌فقط کار بازیگری که اساساً به کار فرهنگی علاقه دارم و از انجام آن لذت می‌برم.

به‌عنــوان یک مادر، زن و زنِ بازیگر فکر می‌کنید در حال حاضر مهمترین مسئله زنان در سینما چیست؟

خب یک وقت صحبت از تصویر زن در درون فیلم و سریال‌هاست که این برعهده نویســندگان و فیلمنامه‌نویســان است که تصویر درســتی از مشــکلات زنان ترســیم کنند و چهره خوبی از آنها را به نمایش بگذارند. چهره زنانی نه قلدر که قوی، محکم و پیشــرو هستند. از ســوی دیگر باید فشارها و حاشیه‌سازی‌هایی که برای زنان بازیگر ما پیش آمده، کاهش یابد و دولت جدید که نام خود را دولت وفاق گذاشته باید این احترام و اعتماد را به زنان و به‌طور کلی به سینما برگرداند. البته نباید از انصاف هم دور شد که سینمای ما در ترسیم چهره زنانه و مسائل آنها موفق بوده است. فراتر از این با تمام مشکلات و فرازونشیب‌هایی که وجود داشته شاید از معدود جاهایی که شاهد رشد و پیشرفت بودیم در سینما بود و فیلم‌های بسیار خوب و ماندگاری بعد از انقلاب ساخته شد. دستاوردی که می‌توان به آن افتخار کرد. حالا چند ســالی اســت که این افتخار مورد بی‌احترامی و بی‌اعتمادی قرار گرفته است. من در ۳۰ سالگی شــغلم را که اجرا و گویندگی بود و خیلی هم به آن علاقه داشتم و دارم، از دست دادم و خیلی عمرم تلف شد. دولت اگر دلسوز است و مدعی حمایت از سینماگران و اهل فرهنگ و هنر، نگذارد حسرت کار کردن بر دل آنها بماند.

تجسمی

عاقبت تلخ رنج‌هایی که گنج شدند

نیوشا جوادی‌پور
نقاش و فرزند زنده‌یاد محمود جوادی‌پور

چند روز است با تعجب اخبار مربوط به تابلوهای موزه امام علــی را دنبال می‌کنم تا ببینم بالاخــره برای آثار هنرمندان ایرانی‌ای که نام پدرم -محمود جوادی‌پور- هم در میان آن‌هاســت، چــه اتفاقی رخ داده اســت. هرچه بیشتر می‌گردم اما کمتر به توضیحی قانع‌کننده از جانب مســئولان می‌رســم. هرچه هســت حرف و ســخن‌هایی اســت که نشــان می‌دهد ظاهراً حفظ صندلی‌های مدیریتی از آثار هنری گمشده ارزشمندتر است.

خاطراتم از پدرم توی ذهنم چرخ می‌خورند و مرور می‌کنم که با چه عشــق و وسواسی جانش را روی بوم نقش می‌زد. ایران هنرمندان بســیار خوبــی دارد، اما همه می‌دانیم کشور خوبی برای هنرمندان نیست، که اگر بود یک مدیــر به خودش اجازه نمی‌داد آثار هنری استادان چیره‌دست را «بی‌ارزش» بداند.

بر خــودم وظیفــه می‌دانم لااقــل پــدرم را به این بزرگواران معرفی کنــم و امیدوارم فرزنــدان و نزدیکان سایر هنرمندانی که آثارشان بی‌ارزش خوانده شده هم چنین کاری را انجام دهند تا مدیران بخش‌های هنری در ایران حواس‌شــان به شــأن و جایگاه هنر و هنرمند باشد و در استفاده از کلمات دقت کنند!

داشتن زندگی هنری آســان نیست. سختی‌های بســیار و از خودگذشــتگی‌های بســیار دارد و در آخر، هرکجــای جهان، مزدش هرچه باشــد، ایــن عبارات تکان‌دهنده و عجیب نیست.

پدرم محمود جوادی‌پور از نقاشــان نوگــرای ایران بود و عاشــق وطنش. منتقدان هنری او را از نخستین پایه‌گذاران جنبش نقاشی نوگرا در ایران دانسته‌اند و با عنوان پدر گرافیک نوین ایران هم از پدرم یاد می‌شود، چراکه طراحــی گرافیک ایران هم به‌زعــم اهالی فن، مدیون زحمــات و بدعت‌هــای بســیار او در مقطعی حساس از تاریخ هنر معاصر ایران است.

او تجــارب بســیاری در زمینــه‌ی چاپ‌دســتی و تصویرســازی دارد و اولین چاپ‌های رنگی با تکنیک عکاسی در چاپخانه‌ی بانک ملی ایران توسط او انجام شده است. از دیگر اقدامات مهم پدرم گشایش گالری «آپادانا»، نخستین گالری خصوصی ایران با همکاری دو نفر از دوستانش است.

نام پدرم با بسیاری از شاخه‌های رشته‌های هنرهای تجسمی پیوند خورده است؛ از جمله تصویرسازی برای کتــب و مجلات یا طراحــی تمبر، پــول و اوراق قرضه دولتی. او همچنین روی نقوش و هنرهای دستی سنتی ایران پژوهش‌هایی انجام داده و چند کتاب ارزنده برای دانش‌پژوهان ایرانی از خود به جای گذاشته و بسیاری از استادان بزرگ نقاشی در ایران، شاگردانش بوده‌اند.

در سال‌های اخیر گردآوری و چاپ کتاب آثار پدر را انجام دادم به این قصد که نسل‌های بعد با بزرگان هنر ایران بهتر آشنا شوند.

این چند ســطر کوتــاه ســاده‌ترین معرفی ممکن اســت از یک هنرمنــد. هنرمندی که همــه می‌دانند عاشــق ایــران بود و نقاشــی‌هایش همه رنــگ و حال ایران را دارند. می‌دانم که اگر در قید حیات بود، مانند ســایر هنرمندانی کــه در برابر این حرف‌ها ســکوت کرده‌اند، چیزی نمی‌گفت و با لبخندی تلخ به آتلیه‌اش برمی‌گشــت تــا کارش را ادامه دهد، امــا می‌توانم به خانواده‌ی ســایر هنرمنــدان هم فکر کنــم و با خودم این تصور را داشــته باشم که آن‌ها هم مانند من و مردم هنردوست ایران، شوکه و ناراحت هستند از «بی‌ارزش» خوانده شدن کارهایی که از نزدیک دیده‌اند چگونه رنج هنرمند، آن‌ها را بــه گنجی در گنجینه‌ی موزه‌ها بدل کرده است.

راســتش من هنوز هم منتظرم یک مقام مســئول توضیــح قانع‌کننــده‌ای ارائه کنــد، عذرخواهی کند و بگویــد آثــار رفته دوباره بــه موزه بازگشــته‌اند، اما در همهمه‌ی تناقض‌گویی‌های مســئولان شهرداری در تهران، هیچ نشانه‌ای از احتمال وقوع یک اتفاق مثبت دیده نمی‌شــود و این بیش از هــر چیز مایه‌ی نگرانی است.

موزه‌ها نقش مهمی در شــکل‌دهی شأن و جایگاه شــهرها در جهان دارند و چه بسیار موزه‌ها که نام‌شان با احترام به زبان می‌آید. در دنیا شــهرداری‌ها پاسبان هنــر، بزرگ‌ترین مــوزه‌داران و امین مــردم در مباحث حفظ آثار هنری هستند، اما اتفاق تلخ اخیر به ما نشان داد، گنجینه‌ی یک موزه که باید امن‌ترین جا برای آثار هنرمندان باشد، در ایران ظاهراً به محلی برای زدوبند و فــروش آثار هنری بدل شــده و فراتــر از این، برخی گردانندگانش کارهای هنرمندان بزرگ را بی‌ارزش هم خطاب می‌کنند.